

با یاد

رفیق ما پوران بازرگان

بهر روز جلیلیان

نگاشتن درباره پوران بازرگان که رفیق ما و همه کارگران، زحمتکشان، عدالت جویان و آزادی خواهان بود، کار ساده ای نیست. اگر چه او انسانی ساده، بی آرایش و بسیار خودمانی و مردمی بود. در واقع بزرگواری و شناخت بسیار عمیق او از انسان بود که چنین شخصیت ارزشمندی از او ساخته بود، به همین دلیل پوران بازرگان، رفیق ما، انسان دوران ما بود. تنها مروری بر زندگی پوران بازرگان و فرازو نشیب های این دوران ارزشمند ما را به شناخت بهتر از این انسان والا و رفیق عزیز رهنمون می کند.

در ملاقاتی که در خانه دوست مشترکی در پاریس برای من و دختر سیزده ساله ام با پوران و تراب رخ داد، ما لحظاتی خوش و ارزنده داشتیم که همواره آن را بخاطر خواهیم داشت. رفیق ما پوران که در آن زمان شصت و هشت سال داشت و بسیار پیر و شکننده شده بود، در ملاقات با دختران جوانی که در آن ملاقات حضور داشتند، عشق و پایداری به زندگی و دنیایی بهتر و زیبا تر و مبارزه در راه آن را تبلیغ می کرد. بیاد دارم که یک دختر فرانسوی تی شرتی را پوشیده بود که نقش چه گوارا در پشت داشت، پوران هنگام معرفی و روبوسی گفت که حاضر است بخاطر عکس چه گوارا نه تنها روی او را که پشتش را هم ببوسد. وقتی که دختر جوان علتش را پرسید، پوران گفت که چه گوارا برای او همواره شاخصی از عدالت خواهی بوده است و از این که آن دختر جوان چنین تی شرتی پوشیده است، تشکر کرد. برای من و دخترم که چند نسل بعد از وی بودیم این آرمانخواهی و عدالت جویی، در این دنیای وارونه و در این سن و سال که افراد دیگر به دنبال استراحت و گذراندن دوران به اصطلاح بازنشستگی خود هستند، بسیار تشویق کننده بود.

پوران بازرگان در یازده اردیبهشت ۱۳۱۶ در مشهد و در یک خانواده نسبتاً پر جمعیت بدنیا آمد. پوران، سه برادر و سه خواهر داشت. پدر وی از بازرگانان اهل اردبیل بود که سال ها در منطقه قفقاز و سپس، در دیگر سوی دریای مازندران، در ترکمنستان و تاجیکستان به تجارت می پرداخت. وی ۱۴ سال در تاشکند زندگی کرده بود و پس از انقلاب اکتبر در روسیه و تغییر حکومت در آن کشور، موقعیت تجاریش دگرگون شد و در مشهد اقامت گزید و متاهل شد. با وجود عدم علاقه پدر خانواده به بلشویک ها و سفارش به فرزندانش از پرهیز از مرام کمونیستی، فرزند ارشد و پسر وی برای آنکه امکان تحصیل پزشکی داشته باشد ابتدا به دانشکده افسری رفت و پس از اتمام تحصیلات پزشکی، به صفوف سازمان نظامی حزب توده پیوست. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، به زندان افتاد. اما بعد از آزادی و خروج از ارتش، کاملاً به زندگی عادی و حرفه ای خود پرداخت. مادر پوران زنی با سواد و علاقه مند به حافظ و فردوسی بود. با وجود فضای نسبتاً روشنفکری در خانواده بازرگان و عدم تعصبات

سخت مذهبی، به پوران اجازه داده نشد که سیکل اول دبیرستان را تمام کند چرا که بنا بر رسم و آداب رایج آن دوران، دختر در آن سن و سال می بایست منتظر خواستگار و ازدواج می بود. این مسئله یکی از مهمترین ضربات روحی به رفیق ما پوران بود و چشم و گوش او را نسبت به تبعیض جنسی، بی عدالتی، عقب افتادگی فرهنگی و همچنین قدرت مخرب مذهب و تعصب، باز کرد.

پوران، پس از چند سال خانه نشینی، با اراده و تلاش خودش، در امتحانات متفرقه شرکت کرد و موفق به گرفتن دیپلم متوسطه خود در سال ۱۳۳۹ گردید. در همان سال پس از موفقیت در کنکور دانشگاه فردوسی مشهد به تحصیل در رشته تاریخ و جغرافیا پرداخت. در این دوران وی که چند سالی از دانشجویان هم دوره خود بزرگتر بود، به فعالیت های فرهنگی و روشنگری دست زد. در آن سال ها وی یکی از معدود کسانی بود که در تظاهرات و گردهم آیی های دانشجویی سخنرانی می کرد. این فعالیت ها با توجه به سرشت سیاسی حرکت های دانشجویی موجب برخورد های با ساواک شد. تجربه و شکیبایی پوران در بسیاری از مواقع باعث نجات وی از چنگال پلیس سیاسی رژیم شاه بود. یک بار که ساواکی ها برای یافتن اسناد و مدارک به خانه پدری پوران یورش برده بودند، آرامش و واکنش سریع پوران بر نشستن بر روی جعبه محتوی اسناد و مدارک، موجب شد که پلیس موفق به یافتن آنها نشود. در سال ۱۳۴۰، در کنگره سراسری انجمن های اسلامی دانشجویان که تحت تأثیر افکار مهندس مهدی بازرگان بود و در تهران برگزار شد، پیام انجمن اسلامی بانوان مشهد به امضای پوران بازرگان خوانده شد.

پس از پایان دوره لیسانس، وی برای ادامه تحصیل در رشته کارشناسی ارشد و تربیت دبیر، در سال ۱۳۴۲ به تهران آمد. در این دوران برادر کوچکتر وی، منصور بازرگان در ارتباط با برخی اعضای نهضت آزادی که بعدها سازمان مجاهدین خلق ایران را بنیاد گذاشتند قرار داشت.

در این دوران، برادر پوران و برخی از رهبران آینده سازمان مجاهدین خلق، از جمله محمد حنیف نژاد و سعید محسن دوره نظام وظیفه شان را می گذراندند. در دوران تحصیل کارشناسی ارشد، نظم، دقت و کمال گرایی پوران و شناختی که از دیگران داشت، از وی فردی قابل اعتماد و دوستی با محبت ساخته بود. در این دوران وی به تدریس در دبیرستان های تهران می پرداخت و کسب تجربه می کرد.

پس از بازگشت محمد حنیف نژاد، و سعید محسن از خدمت سربازی و گرد هم آمدن افراد همفکر دیگر برای تشکیل محفلی که بعد ها به سازمان مجاهدین خلق ایران تبدیل شد، پوران بازرگان یکی از نخستین افراد آن بود. در واقع، وی اولین عضو زن در سازمان مجاهدین خلق به شمار می رود.

در سال ۱۳۴۸، و در یک مجلس بسیار خصوصی و با شرکت چند تن از اعضای سازمان، مراسم ازدواج صورت گرفت. در عین حال، محمد حنیف نژاد برای دیدار خانواده پوران به مشهد مسافرت کرد. پیش از این و پس از نشست فوق العاده مسئولین سازمان در تبریز و در سال ۱۳۴۷، سازمان به عضو گیری گسترده تری دست زد و تعداد اعضا تا زمان ضربه شهریور سال ۱۳۵۰ به سه

برابر رسید. در این میان پوران بازرگان با جذب تعدادی از دختران و زنان به سازمان مجاهدین نقش مهمی داشت.

در اوایل سال ۱۳۴۸، تعدادی از بازاریان و افراد با سابقه سیاسی که دیدگاه های مذهبی و برخی ملی داشتند، همان طور که سال ها قبل تر عده ای دبیرستان پسرانه علوی را تاسیس کرده بودند، در صدد تأسیس دبیرستان و دبستان دخترانه ای برای فرزندان خود بر آمدند، که هم مرکزی برای تحصیل فرزندانشان با بهترین امکانات باشد و هم در کنار آن، دخترانشان را از تبلیغات و رهنمودهای که رژیم پهلوی در سیستم آموزشی ترویج می کرد بدور دارند. برای آنها تحصیل در کنار تعلیمات اسلامی اهمیت داشت. برای این مهم آنها از پوران بازرگان برای مدیریت این مجموعه دعوت کردند. این افراد روحانی و بازاری از کسانی بودند که به نحوی با رژیم شاه مخالف بودند و در جو آن روزها، اسلام خود را به اصطلاح "روشنگر و علمی و پیشرو" توصیف می کردند. با وجود این، با توجه به فعالیت پوران در تشکیلات، هم سازمان و هم خود پوران از قبول آن برای مدتی خودداری کردند. پس از تحقیق و مطالعه در باره تاثیرات این امر بر کار و فعالیت خود، سازمان با قبول این مسئولیت از سوی پوران موافقت کرد. سال ۱۳۴۸ اولین سال تاسیس این دبیرستان با مدیریت پوران بود، که در آن معلم های همچون، فاطمه امینی، محبوبه متحدین، عفت خواجه زارع، رفعت افراز، سرور آلاپوش و عده ای دیگر به تدریس پرداختند.

در اول شهریور سال ۱۳۵۰ و در پی ماه ها تعقیب و مراقبت اعضای سازمان، توسط ساواک، سرانجام ضربه بزرگ به سازمان وارد شد و تعداد بسیاری از اعضای سازمان دستگیر شدند. محمد حنیف نژاد و عده ای دیگر تا دو ماه بعد، در یک خانه تیمی، دستگیر شدند. از این تاریخ و با توجه به از هم پاشیدن موقتی روابط تشکیلاتی سازمان (که در آن زمان هنوز نامی بر خود نداشت)، وظایف پوران بعد تازه ای به خود گرفت و آن اینکه وی شبکه ای از خانواده زندانیان برای رساندن پیام آنها به جامعه به منظور دفاع از زندانیان سیاسی و جلوگیری از اعدام آنان بوجود آورد. به عنوان مثال می توان از تحصن خانوادهای زندانیان سیاسی مجاهد در محل اقامت مجتهد معروف آن زمان آیت الله شریعتمداری در قم، تماس با شخصیت های با نفوذ روحانی و ملی در تهران، شیراز و مشهد نام برد. یکی از مهمترین کارهای پوران مبادلهء پیام های زندانیان با رفقای بیرون و نیز با رفقا و هواداران سازمان در خارج از کشور بود. درواقع، انتشار بسیاری از اسناد از جمله وصیت نامه ها، دفاعیه ها و همچنین پیام های افراد زندانی که بعدها در کتاب های مختلف منتشر شد، بدون شبکه ای که پوران سازمان داده بود و فعالیت های آن امکان پذیر نبود. مجاهدین از آغاز، به ضرورت کار آگاهگرانه توده ای توجه ویژه ای داشتند و مسلم است که فعالیت های پوران با اطلاع یا گاه مستقیماً زیر نظر رهبری سازمان انجام می شد.

با وجودی که پوران به عنوان همسر محمد حنیف نژاد فرد شناخته شده ای برای ساواک شده بود، اما بخاطر دقت و نظم بسیار بالایش و همچنین شکیبایی و درایت وی در پیشگیری از خطرات احتمالی، هیچ بهانه و مدرکی برای دستگیریش توسط ساواک و پلیس سیاسی رژیم نمی گذاشت. وی همچنین در هیچکدام از اعتراضات علنی همچون تحصن در محل اقامت روحانیون، شخصا شرکت نمی کرد. از سوی دیگر هنوز برای ساواک، اهمیت نقش زنان در سازمان و در امر مبارزه چندان آشکار

نشده بود. پوران پس از مدتی با احمد رضایی که پس از به هم خوردن نظم سازمان و دستگیری گسترده رهبری، به ترمیم و هدایت سازمان می پرداخت، ارتباط برقرار کرد. پس از شهادت احمد در یازده بهمن ۱۳۵۰ پوران در ارتباط مستقیم و همکاری با رهبری جدید سازمان (رضا رضایی، مجید شریف واقفی و بهرام آرام) قرار گرفت.

پوران در طی ۷ ماه که همسرش محمد حنیف نژاد در زندان بود، چندین بار با وی ملاقات کرد. در یکی از این ملاقات ها، محمد حنیف نژاد به او توصیه کرد که "تجربه ما نشان می دهد که سرنوشت تشکیلات و مبارزه نباید با شاخص کردن خودت یا کسی دیگر به عنوان قطب و محور سازمان، به خطر انداخته شود" (به نقل از گفتگوی نگارنده با تراب حق شناس). در بهار سال ۱۳۵۱ و بویژه در چهارم خرداد آن سال، همرزم و همسرش محمد حنیف نژاد و چهار تن دیگر از مسؤولین سازمان تیرباران شدند. پوران اما در برابر ابراز تسلیت افراد سرشناس سیاسی و مذهبی، بسیار با وقار و آرامش برخورد می کرد و این غم بزرگ را تحمل نمود و برای مبارزه در روز های بعد خود را آماده تر می کرد. وی همچنان با مدیریت دبیرستان رفاه و تامین کمک های پشت جبهه سازمان به فعالیت خود ادامه می داد. در بهار سال ۱۳۵۲ و پس از آشکار شدن نقش زنان وابسته به سازمان مجاهدین، از جمله مشارکت خانواده مبارز رضایی، در فرار فدائی معروف اشرف دهقانی، ساواک بیش از پیش به پوران مشکوک شد و در اردیبهشت همان سال برای دستگیری وی به دبیرستان رفت، اما موفق نشد. پوران با درایت و آمادگی قبلی به محض ورود ماموران ساواک، از درب دیگر دبیرستان گریخته بود. از آن به بعد وی به زندگی مخفی در خانه های تیمی سازمان پیوست. یک سال بعد و پس از افزایش فشارهای ساواک برای درهم شکستن سازمان مجاهدین خلق ایران، پوران، همزمان با همزمانی دیگر از جمله عباس پاک ایمان و محسن فاضل به افغانستان فرستاده شد تا به پایگاه های سازمان در خاورمیانه منتقل شوند.

پیش از آن، سازمان از طریق عضو تازه پیوسته خود، مسعود فیروز کوهی و یارانی دیگر موفق به گشایش راهی از طریق افغانستان شده بود. پس از چند ماه اقامت در افغانستان، این رفقا سرانجام در اواخر شهریور سال ۱۳۵۳، به پایگاه سازمان در بغداد که به کمک سازمان آزادی بخش فلسطین بدست آمده بود، وارد شدند. در این پایگاه، پوران مجددا با رفیق دیرین خود، تراب حق شناس ملاقات کرد. در پایگاه، همسر حسین روحانی و چند رفیق دختر دیگر نیز زندگی می کردند. در اواخر پاییز سال ۱۳۵۳، پوران با تراب حق شناس ازدواج کرد که البته غیر از چند رفیق مسئول کسی از این ازدواج اطلاع نداشت. در اواخر سال ۱۳۵۳، علیرضا سپاسی آشتیانی از مسؤولین با تجربه سازمان نیز به جمع آنان پیوست و در همراه کردن بخش خارج از کشور سازمان با تحولات ایدئولوژیک داخل و سازماندهی مجدد، فعالیتی موفقیت آمیز داشت.

تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان که در مهر ماه سال ۱۳۵۴، با انتشار کتاب بیانیه آن، در سطح جنبش انقلابی اعلام شد، پدیده ای غیر مترقبه نبود. حداقل از سال ۱۳۵۲، بحث و گفتگو در این باره در رهبری سازمان صورت می گرفت، اگر چه این تغییر اساسا در بنیان دوآلیسم ایدئولوژیک سازمان وجود داشت. سازمانی که تنها وجه مذهبی آن اعتقاد به خدا بود، ولی بیشتر روش ها و تحلیل های خود را با الهام از سنت های مبارزاتی جنبش مارکسیستی به پیش می برد. در هر حال این تغییر و تحول در پایگاه سازمان در خارج از کشور با شگفتی چندانیه همراه نبود و صرفا مقاومت کوچکی از

سوی حسین روحانی ابراز شد آنها عمدتاً بخاطر تصمیم به تغییر ایدئولوژی و اعلام آن بدون مشورت با او (که همچنان خود را عضو کمیته مرکزی میدانست). در فروردین سال ۱۳۵۴، حسین روحانی برای بحث و بررسی این تغییر و تحولات با پاسپورت جعلی به ایران رفت (کاری که او چند بار و رفقای دیگر نیز بنا به ضرورت های تشکیلاتی، جسورانه انجام می دادند) و البته پیش از آن تغییر ایدئولوژی را کاملاً پذیرفته بود. پوران که از پیش کاملاً با این موضوع آشنایی داشت، این تغییر را پس از دقت و مطالعه پذیرفت. اگر چه ماه های بعد و با ضربات پی در پی به سازمان و ارتکاب قتل درون سازمانی مجید شریف واقفی و برخی خطاهای دیگر، صدمات جبران ناپذیری به این روشنگری تاریخی در جنبش مبارزاتی ما وارد آمد، اما از نظر پوران، داوری درباره یك فرآیند انقلابی صرفاً با تأکید بر يك یا چند خطا درست نبوده و نیست. اساس، همانا مبارزه تا سرنگونی رژیم شاه و برقراری حکومت کارگران و زحمتکشان و دموکراسی مردمی و آزادی و برابری بود.

در این سال و پس از عقد قرارداد ۱۹۷۵، بین دولت عراق و رژیم شاه، سازمان صلاح را بر این دید که پایگاه اصلی خود را به سوریه منتقل کند، تا زمانی وجه المصالحه بین دولت های عراق و ایران نگردد. پوران نیز به همراه رفقای دیگر به دمشق منتقل شد و در آنجا وی در بیمارستان فلسطینی به پرستاری و مداوای مجروحان جنگ و مردم زحمتکش فلسطینی پرداخت. مدتی بعد به لبنان و در بیمارستان فلسطینی در اردوگاه صبرا و شتیلا و سرانجام در سال ۱۳۵۶ به پایگاه سازمان در ترکیه منتقل شد (متأسفانه در این فاصله، خواهر پوران، رفیق حوری بازرگان به همراه رفیق هم‌رزمش مرتضی خاموشی در مرز ترکیه با ایران به شهادت رسید). رفیق پوران به خاطر آشنایی با زبان ترکی براحتی با مردم زحمتکش این کشور ارتباط برقرار میکرد. وی برای مدتی در يك کارگاه پوشاک مشغول به کار شد و در کمک و همراهی با دیگر رفقای پایگاه که در مناطق متفاوتی زندگی می کردند به فعالیت خود ادامه داد. در این میان تراب حق شناس برای برقراری بهتر ارتباطات و همچنین گرفتن امکانات در پایگاه سازمان در لیبی مستقر شده بود و این دو رفیق جدای از هم به فعالیت مبارزاتی خود ادامه میدادند.

در اوایل سال ۱۳۵۷، رفیق پوران به پایگاه سازمان در یمن جنوبی و در کمک به رادیوی متعلق به سازمان، منتقل شد، سازمان در این زمان با انقلابیون عمانی در منطقه ظفار هم فعالیت می کرد. پس از چندی تراب حق شناس هم بدو پیوست و در پاییز همان سال به پایگاه سازمان در پاریس منتقل شدند. پیش از این و در تابستان ۱۳۵۷، پس از نشست شورای مسئولین، و بررسی و نقد فعالیت های سازمان از ۵۲ تا ۵۷، سازمان مجاهدین خلق نام خود را به "بخش مارکسیستی-لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران" تغییر داده بود و تغییرات مهمی در سطح رهبری و تشکیلاتی سازمان بوقوع پیوسته بود. با توجه به اوج جنبش مردمی و انقلابی در ایران، تقریباً تمام اعضا و هواداران سازمان در خارج با سازماندهی منظم و دقیق به داخل کشور منتقل شدند. در این میان تراب حق شناس، پوران بازرگان و دو رفیق دیگر که برای سر و سامان دادن به امکانات و دفاتر سازمان در خارج از کشور باقی مانده بودند تا یکی دو ماه بعد از انقلاب به ایران برگشتند.

سازمان در اواخر آذرماه سال ۱۳۵۷، نام خود را به "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" تغییر بود که اکثریت وسیعی از بخش م. ل. مجاهدین را دربر گرفت. رفقائی که به پیکار نپیوستند در دو تشکل یکی "نبرد در راه آزادی طبقه کارگر" و دیگری "اتحاد در راه آرمان طبقه کارگر" به فعالیت خود

ادامه دادند. پیکار اولین کنگره سازمانی خود را در اسفند ماه همان سال برگزار نموده بود. با انتشار نشریه "پیکار"، ارگان سازمان در اردیبهشت سال ۱۳۵۸، تراب حق شناس در هیات تحریر نشریه و پوران در بخش زنان کمیته تهران سازماندهی شدند. پس از ورود به کشور، پوران، از جمله در صدد ادامه کار خود به عنوان دبیر به وزارت آموزش و پرورش مراجعه کرد و در آنجا با محمد علی رجایی یکی از سمپات های سابق سازمان مجاهدین که در زمان شاه در مدیریت بنیاد رفاه و در ارتباط با پوران فعالیت داشت ملاقات کرد. محمد علی رجایی در آن زمان معاون وزارت آموزش و پرورش در دولت مهدی بازرگان بود. در این ملاقات، رجایی حق پوران را برای بازگشت به تدریس رد کرد و به وی گفت که در زمان شاه تو به فرزندان مردم اسلام یاد می دادی و امروز اگر به تدریس برگردی به آنها مارکسیسم می آموزی. اما جالب است که همین محمد علی رجایی، دو سال بعد، در تابستان ۱۳۶۰ زمانی که برای انتخابات ریاست جمهوری خود تبلیغ می کرد، در تراکت های تبلیغاتی خود به فعالیت درسازمان مجاهدین و اینکه رابطش همسر محمد حنیف نژاد، پوران بازرگان، بوده افتخار می کرد، در حالی که پوران در همان زمان بصورت مخفیانه و در حال فرار از دست پاسداران جمهوری اسلامی بسر می برد.

در هر حال با چهره شناخته شده و معروفی که پوران و تراب داشتند، دیگر امکان فعالیت علنی برای این دو نبود. یک سال بعد خمینی در یک سخنرانی در ۱۴ تیرماه ۱۳۵۹ علیه سازمان مجاهدین، با اشاره به ملاقات تراب حق شناس و حسین روحانی به نمایندگی از آن سازمان با وی در نجف در سال های دهه ۱۳۵۰، گفت: "منافقین از کفار بدترند". در آن سال با انتشار عکس تراب و حسین روحانی در نشریه پیام جمعه از مردم خواسته شده بود این دو نفر را به نیروهای انتظامی معرفی کنند.

با وجود این همه مشکلات و تنگی ها که برای کمتر مبارز دیگری در آن دوران کوتاه مدت "بهار آزادی" وجود داشت، رفیق پوران در این فاصله در کلاس های سواد آموزی زنان با نام مستعار، معلم بود و مدتی هم در کارخانه های اطراف تهران در بین کارگران زن فعالیت کرد.

با آغاز بحران درونی در سازمان پیکار در سال ۱۳۶۰ و همچنین سرکوب شدید رژیم در اعدام و زندانی کردن صد ها نفر از اعضا و هواداران آن، سازمان عملاً به سه شاخه اصلی که از نظر سیاسی و تشکیلاتی اختلافاتی داشتند، تقسیم شد. شاخه اول از هواداران و پیش برندگان بیانیه منتشره در پیکار ۱۱۰ در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ بودند که به بیانیه ۱۱۰ معروف بود. این بیانیه که رسماً به عنوان نظر سازمان اعلام شد (و بعد در نتیجه مخالفت های درونی به حال تعلیق درآمد) معتقد بود که با توجه به تغییر و جابجایی قدرت در هیات حاکمه ایران و خروج لیبرال ها به رهبری بنی صدر از آن، نوبت حمله سازمان می بایستی متوجه حزب جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم باشد. جناح مخالف این بیانیه که بخش عمده هواداران سازمان و بویژه سازمان دانشجویان و دانش آموزان پیکار را دربر می گرفت، کاملاً با آن مخالف بود، این جناح به خود نام "جناح انقلابی" پیکار داده بود. بخش دیگر که بسیاری از آنها از اعضای قدیمی سازمان بودند، معتقد بود که گرایش های مختلف نظری باید در نشستی پیرامون بحران و سرنوشت سازمان تصمیم بگیرند، این بخش به کمیسیون گرایشی معروف شد که تراب و پوران نیز بدان تعلق داشتند.

متأسفانه با گسترش سرکوب رژیم و از دست رفتن بسیاری از امکانات سازمان و همچنین چند

دستگی در میان تشکیلات، خطرات بسیاری، رفقای مسئول و مخفی سازمان را که ادامه حیاتشان به این امکانات وابسته بود تهدید می کرد. در اواخر سال ۱۳۶۰ رفقا پوران و تراب در خانه شخصی دو تن از هواداران سازمان پنهان بودند. پناه دادن به این دو نفر در آن زمان می توانست مجازات اعدام برای صاحبخانه در پی داشته باشد. پوران و تراب این فداکاری را که نمونه های متعدد در بین هواداران و اعضای سازمان داشته، نشانی از همبستگی و مخاطره جویی مبارزاتی عموم رفقا می دانستند. متأسفانه مواردی برخلاف این هم وجود داشته که باعث شد رهبری سازمان به خاطر عدم امکانات لازم و همچنین تعقیب و مراقبت بسیار شدید نیروهای امنیتی، در اواخر بهمن ۱۳۶۰ ضربه وارد آید. پوران و تراب همراه با یک رفیق دیگر به کمک روابطی که هنوز تا حدی در سازمان عمل می کرد در فروردین سال ۱۳۶۱ از طریق مرز کوهستانی خود را به ترکیه رساندند و پس از یک ماه تحت نظر بودن در ترکیه توانستند به پاریس بروند.

در پاریس و بلافاصله پس از استقرار، این دو رفیق همراه با رفقای دیگر با هواداران مستقر در خارج از کشور و همچنین رفقای که موفق به نجات خویش شده بودند تماس گرفتند و مدتی با عنوان "انحاده" دانشجویان هوادار سابق سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" (که اتحادیه هاشان چند سال بود در خارج کشور، از هند و ترکیه گرفته تا اروپا و آمریکا به نفع اهداف سازمان پیکار فعالیت صمیمانه کرده بودند) به انتشار اعلامیه ها، کتاب و جزوه ها دست زدند. متأسفانه با وجود تلاش بسیار، به دلیل تلاشی سازمان در داخل کشور، ادامه فعالیت تشکیلاتی پیکار امکانپذیر نشد؛ سازمانی کمونیستی و رادیکال که غیابش در صفوف اپوزیسیون انقلابی هنوز هم احساس می شود. پوران و تراب حق شناس و رفقای پیگیر دیگر برای ادامه کار و فعالیت خود نشریه "اندیشه و پیکار" را در پاییز ۱۳۶۶ تاسیس کردند که با توجه به بحران جنبش کمونیستی بین المللی به فعالیت نظری و تا آنجا که ممکن است به فعالیت عملی خود ادامه دهند. خوشبختانه این شعله همچنان پایدار است و به پیکار خود ادامه می دهد.

در دوران پناهندگی و زندگی در پاریس، رفیق پوران به کار یدی و نگهداری سالمندان پرداخت تا هیچگاه منت گذار دیگران نباشد. بزرگواری و شخصیت مردمی رفیق ما پوران، به ما می آموزد که برای دست یابی به آرمان بزرگی که او و رفقای همزمش داشته اند می بایست از بسیاری موانع و سختی ها گذشت. پوران علاوه بر وظایفی که یک مبارز تبعیدی بر عهده دارد یک انترناسیونالیست بود و در ادامه حمایت خود از مبارزه عادلانه مردم فلسطین با اشغالگران اسرائیلی، دو کودک فلسطینی را نیز با حمایت مالی به فرزندی پذیرفته بود.

در دورانی که بسیاری از رفقای انقلابی در زندان های رژیم، کشته و فرسوده می شدند، رفیق پوران با خانواده های زندانیان سیاسی تماس برقرار می کرد و با کسانی که در کارزار افشاگری علیه رژیم جمهوری اسلامی فعالیت می کردند به همکاری می پرداخت. وی همچنین با توجه به سابقه فعالیت در سازمان مجاهدین خلق و پس از افتضاح سیاسی این سازمان در سال ۱۳۶۴ و تلاش برای قبولاندن ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو به عنوان یک انقلاب ایدئولوژیک، به افشا و انتقاد از این نمایش مضحک پرداخت و به انتشار جزوه ای به همراه با تراب حق شناس دست زد. این جزوه که با عنوان "از بن بست رجوی تا فداکاری آقای ابریشمچی (ملاحظاتی چند حول اطلاعاتی جدید دفتر سیاسی

مجاهدین) در پاریس منتشر شد، یکی از شاخص های مبارزاتی رفیق ما پوران در برخورد با انحرافات سیاسی در جنبش مبارزاتی ماست. امیدوارم این جزوه که سال ها از انتشار آن می گذرد، در سایت اندیشه و پیکار مجددا منتشر شود. پس از بیست و چند سال از انتشار این جزوه، تحلیل و آینده نگری رفقای نویسنده کاملا مشخص است.

رفیق پوران همچنین به عنوان یک زن، همواره در فعالیت های مربوط به امر رهایی زنان و بویژه بزرگداشت هشتم مارس، روز جهانی زن، بسیار فعال بود. در این میان وی این گرامی داشت را با حمایت از مبارزه زنان در دیگر کشورها ادامه می داد. سالی را به افشاگری موقعیت و شرایط زندگی زنان در افغانستان و سالی در رابطه با همین مشکلات در عراق و نیز فلسطین اختصاص داد.

در سال های مبارزه با رژیم شاه و جمهوری اسلامی، پوران بازرگان چندین تن از افراد نزدیک خانوادش را در این آرمانخواهی از دست داد. در مرداد ۱۳۵۴، فاطمه امینی، دبیر زبان دبیرستان رفاه و همسر برادرش منصور بازرگان در زیر شکنجه به شهادت رسید. در زمستان سال ۱۳۵۵ خواهرش حوری بازرگان، به همراه رفیق همزمش مرتضی خاموشی در حین انتقال سلاح به داخل کشور در مرز بازرگان به شهادت رسیدند. در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۱، خواهر بزرگ پوران، ایران بازرگان با ۵۷ سال سن به همراه دخترش فرشته ازهدی در حمله به خانه تیمی یوسف آباد سازمان مجاهدین به شهادت رسید. دو هفته بعد خواهر کوچکتر پوران، توران بازرگان در درگیری با مأمورین رژیم به شهادت رسید. در عملیات موسوم به فروغ جاویدان سازمان مجاهدین خلق در تیر ماه ۱۳۶۷، برادر کوچکتر پوران، منصور بازرگان و یکی از برادر زاده هایش به شهادت رسیدند.

رفیق ما پوران در اواخر سال ۱۳۸۵، دچار بیماری سخت و نادری به نام شوگرن (Sjogren) شد که از عوارض این بیماری تضعیف سیستم ایمنی بدن است و بیش از پیش تن رنجور این زن مبارز و دردمند را فرسوده کرد. پوران بازرگان سرانجام در ششم ماه مارچ ۲۰۰۷ و در آستانه روز جهانی زن که وی همواره در بزرگداشت آن کوشش داشت و نزدیک به یک سال مبارزه با این بیماری، درگذشت. رفیق ما پوران از زمانی که خود را شناخت و تا آخرین روزها و دقائق زندگی اش به مبارزه می پرداخت، اگر چه در روزهای بیماری، این مبارزه با مرگ بود. هر گونه تماس تلفنی و ملاقات هر رفیق و آشنای برای او و دوستانش، سرشار از عشق به زندگی، پایداری و حرمت انسانی بود. گرامیداشت و جشن گرفتن زندگی پوران که به اعتقاد نگارنده، سراسر فداکاری و آرمانخواهی بود، افتخاری است که می توانیم با رفیقمان تراب حق شناس قسمت کنیم. یادش گرامی باد.

مارس ۲۰۰۸

behrouzan@gmail.com